

اشتقاق در زبان فارسی

و مقایسه آن با زبانهای دیگر*

دکتر جعفر شعار

اشتقاق در معنی وسیع آن (derivation) نه در معنی محدود لغوی (etymology) بحثی است گسترده که صرف نظر از جنبه دستوری، موجب آشنایی به ویژگیهای زبان است و در فراگیری زبان و بی بردن به معانی مفردات و لغات آن نقش عمده ای دارد. اشتقاق و ترکیب دو عامل اصلی در ایجاد واژه ها و اصطلاحات نو هستند. مثلاً اطلاع از اینکه «تندیس» از دو جزء «تن» و «دیس» (پسوند شباهت) ساخته شده است، خواننده مبتدی را به درک معنی آن که مجسمه است راهنمایی می کند و آن را در ذهنش مرکوز می سازد، و اطلاع از نحوه ساخت کلماتی به یاری «کده» نظیر آتشکده و دانشکده در فهم معانی آن واژه ها مؤثر است و ساختن ترکیبات تازه از قبیل بارکده^۱ (شهر یا بندری که مرکزگردآمدن کالا باشد)، زبانکده و رامشکده (کاباره) رجز آن را آسان می کند.

نحوه اشتقاق در زبانهای مختلف فرق می کند. در زبانهای سامی

* قسمتی از مطالب این گفتار از خطابه ای است که در یکی از جلسات بحث درباره زبان فارسی منعقد در موزه ایران باستان ایراد شده بود.

۱- این واژه در قدیم به کار رفته (مثلاً در حدود العالم) و معادل فرضه عربی است و می توان زنده اش کرد.

از جمله عربی، اشتقاق به صورت قالبهای گوناگون است که بدین صورت در زبانهای هند و اروپایی بسیار اندک است. «نسفیلد» اشتقاق را در زبان انگلیسی به دو نوع تقسیم می‌کند: نوعی این است که کلمه‌ای از کلمه دیگر با تغییر در شکل آن گرفته می‌شود، و نوع دیگر آن است که کلمه را با افزودن وندها (پیشوند و پسوند) می‌سازند بی آنکه صورت اصلی آن تغییر یابد. اولی مانند *men* در جمع *man* و دومی مانند *manly* که با پسوند *ly* ساخته شده، و *reform* که با افزودن پیشوند *re* به *form* به دست آمده است؛ و همچنین فعل *graze* (چرانیدن، چریدن از نوع نخستین است. زیرا از *grass* (سبزه، علف) با تبدیل *ss* به *z* به دست آمده. اما *grassy* (علفزار، چمنی) از نوع دوم است (گرامر نسفیلد، ص ۳۷۸).

در زبان فرانسوی اشتقاق سه صورت دارد:

- ۱- با افزودن پسوند، مانند *accidentel* از *accident*،
- ۲- با افزودن پیشوند مانند *refermer* از *fermer*،
- ۳- تغییر جنبه دستوری کلمه، مانند آنکه *bean* که صفت است به معنی زیبا، در معنی اسمی *le bean* به کار رود (گرامر معاصر لاروس، ص ۴۹).

بنا بر آنچه گفته شد، اشتقاق بجز هم‌ریشگی اشتراك در ماده است. واژه‌هایی هستند که ماده آنها در اکثر زبانهای هم نژاد دیده می‌شود (که آنها را به انگلیسی *cognate* می‌نامند) مانند پدر *fadar* در زبان گوتی، *faeder* در آنکلو ساکسون، *fathir* در ایسلندی، *vader* در هلندی، *fader* در سوئدی و *vater* در آلمانی. با مطالعه در زبانهای آریایی ملاحظه

می‌کنیم که همین کلمه در لاتینی *pater*، در یونانی *pater*، در فارسی پدر و در سنسکریت *pitar* است. در همه این واژه‌ها ماده *pa* و پسوند *ter* دیده می‌شود و نمی‌توان گفت یکی از دیگری اشتقاق یافته است (رك: گرامر نسفلید، ۲۲۷). همچنین است واژه «شکر» که مأخوذ از سنسکریتی *sarkarā* است و به صورتهای گوناگون در زبانها دیده می‌شود.

در زبان عربی اشتقاق لغوی به صغیر و کبیر و اکبر تقسیم می‌شود. اشتقاق صغیر آن است که میان مشتق و ماده آن تناسبی در ترتیب حروف باشد نه در صیغه، یا در ماده باشد نه در شکل مانند نصر و ناصر که مربوط به علم صرف است. اشتقاق کبیر آن است که میان دو ریشه تناسبی در حروف باشد نه در ترتیب مانند جَدَب و جَبَد، و در اشتقاق اکبر تنها تناسبی در مخارج حروف دیده می‌شود، مانند نعیق و نهیق (رجوع شود به المرجع تألیف علائلی و تاج العروس ذیل شق و لغت نامه دهخدا ذیل اشتقاق).

قواعد تصرف عربی ناظر به همان قسم اول (اشتقاق صغیر) وغالباً محدود به ماده فعلی است. به عبارت دیگر ماده در مشتقات هشتگانه عربی (اسم فاعل، اسم مفعول و ...) ریشه فعلی است مانند نصر در ناصر و منصور. اما گسترش این زبان و نیاز به مفاهیم و مصادیق بیشتر، موجب عدول از این اصل شده است. مثلاً در مبحث اسم مکان به مشتقاتی از قبیل مأسَدة (از «اسد»، جایگاه شیران. در فارسی قدیم در این معنی شیرلان به کار رفته است)، مَسْبَعَة و مَكْلَبَة برمی‌خوریم که ریشه اسمی دارند. حتی صرف شناسان عرب این اشتقاق را قیاسی دانسته و گفته‌اند: از هر اسم ثلاثی می‌توان اسم مکان ساخت، و کلماتی همچون

مَتَفَحَّة (از تَفَاح) ، مَقْشَاة (از قِشَاء) ، مَبْطَخَة (از بَطِیخ) را به کار برده‌اند (رك : مبادی العربیة ، ج ۴ ، ص ۷۴) . ابن قتیبه دینوری در «ادب‌الکاتب» (ص ۴۶۹) فصلی در اشتقاق صفات (از کلمات دال بر عیوب و دردها ، آورده است که عموماً از اسم جدا شده‌اند ، همچون آسْتَه (از «سْتَه» ، بزرگ سرین) ، أَفْرَع (از «فَرَع» مرد تمام موی) آذَن (از «أُذَن» بزرگ گوش) أَرَقَب (از «رَقَبه» ستمبرگردن) و جز آن .

اشتقاق در قسمتی از مشتقاتِ زبانهای متداول بر محور فعل است، اما در هیچیک از این زبانها این اصل ثابت نمانده است. در زبان فرانسوی فعلهایی هستند که از اسم جدا شده‌اند مانند pointer از point و مانند embarqner (بار کردن کشتی) از barqne (قایق، کشتی) و amollir از mon از شکل قدیمی mol (رك : Grammaire raisonnée, p. 52) و در انگلیسی کلماتی هستند که با شکل واحدی در معنی اسمی و فعلی هر دو به کار می‌روند ، چنانکه تشخیص مورد اسمی و فعلی برای نوآموز غالباً دشوار می‌شود ، مانند hand (دست ، و به معنی دادن) eye (چشم ، و به معنی نگاه کردن) form (شکل ، و به معنی تشکیل دادن و ساختن). در زبان ترکی نیز اشتقاق فعل از اسم شایع است همچون گوزلاماق gozlamāq (منتظر شدن) ، ایاقلاماق ayāqlamāq (پا گذاشتن) ، سولاماق sūlamāq (آب پاشیدن) و جز آن .

مشکلی که در اینجا پیش می‌آید ، دربارهٔ بعضی از مشتقات است که آیا مبنای اشتقاق در آنها اسم است یا فعل . به عبارت دیگر اول اسم وجود داشته و سپس از آن فعل ساخته‌اند یا به عکس ؟ در این باره تاریخ استعمال تا حدی رفع مشکل می‌کند ، مثلاً واژه‌های پناهیدن و

انباریدن چنانکه استعمال نشان می دهد از اسمهای انبار و پناه ساخته شده اند. در زبان فارسی ، اشتقاق محدود به فعل است . یعنی از ماده اسم ، تنها فعل ساخته می شود و آن با افزودن علامت « یدن » است : پناهندن ، گمانیدن ، نفریدن ، فارسیدن ، فارسانیدن^۱ ، سرفیدن^۲ ، چربیدن ، تندیدن طرازیدن و جز آن ، اینک چند مثال :

ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم

مگر آن شهاب ناقب مددی دهد خدا را

حافظ

من ایدون همانم که تو رستمی و یا آفتاب سپیده دمی

فردوسی

برافشاند بر تخت خاك سیاه بنفرید بر جان بدخواه شاه

فردوسی

ساختن فعل از ریشه اسم بیش از آنکه در فارسی دری رایج شود، در زبان پهلوی بسیار رایج بوده است ، اما قبل از پسوند « یدن » اغلب « ین » به اسم افزوده می شده ، مانند آزار ، آزارین ، آزاراینیدن (ویران کردن) (رك : دكتر خانلری ، ساختمان فعل ، ص ۸۸ و ۸۹) در همین کتاب

۱- این دو واژه در ترجمان القرآن ذیل ایفاض درحاشیه یکی از نسخهها آمده و مفهوم آنها به خوبی روشن نیست (رك : کتاب مذکور ، چاپ دبیر سیاقی ، ص ۱۸) .

۲- بعضی این واژه را عامیانه شمرده اند (فرهنگ فارسی دکتر معین) اما در متون فارسی کما بیش دیده می شود ؛ ناگاه بسرفید (ابوالفرج اصفهانی) و از آب دهن او قطره ای در کاسه افتاد (تجارب السلف ، ۲۳۵) .
آب در حلق او گره بست . . . و می سرفید تا جان بداد (تجارب ص ۱۳۳) در دیوان کبیر به صورت شلقیدن که امروز عامیانه تلقی می شود، به کار رفته ؛ هم فرقی و هم زلفی مفتاحی وهم تلقی بی رنج چه می سلفی ، آواز چه لرزانی (ج ۷، ۳۳۳)

مذکور برای اشتقاق فعل از اسم این مثالها آمده است: آغازیدن، بوسیدن، توفیدن، ترسیدن، ترشیدن، ترکیدن، چربیدن، چرخیدن، دزدیدن، رنجیدن، سزیدن، ستیزیدن، سپاسیدن، شکوهیدن، شوریدن، طپیدن، غریبیدن، گندییدن. از شاعران متأخر، طرزی افشار که گویا به سبب افراط در استعمال این نوع مصادر تخلص طرزی داشته، افعال بسیاری از قبیل ملولیدن، قبولیدن، کبابیدن، ترکیدن، تاتیدن، عربیدن، رجمیدن، مکئیدن و پلنگیدن را به کار برده است، چنانکه گوید:

با من دل داده ای دلدار جنگیدن چرا

تو غزال گلشن حُسنی پلنگیدن چرا؟

بجز مصدرهای جعلی که گفته شد، مصادر دیگری نیز در متون فارسی آمده، و خلاصه مولانا در مثنوی و دیوان کبیر تسامح بیشتری در این مورد نشان داده است از قبیل: شکفتیدن، ژاژیدن، پریشیدن، لاشیدن، سَهَمیدن، پرتابیدن، گنجیدن، منکیدن، گیجیدن، سَلَفیدن، پُریدن، ترنگیدن، تاسیدن، قندییدن، عَویدن که آوردن شواهد همه آنها از حوصله این گفتار بیرون است، تنها به چند شاهد بسنده می‌کنم:

خواری ازو بس بود آنکت کند رنجه به ژاژیدن بسیار خویش
ناصرخسرو، تحلیل، ص ۱۱۲

چون تیرسخن راست کن آنگاه بگوش

بیهوده مگو چوب مهرتاب ز پهنای

ناصرخسرو، یادداشتهای قزوینی ۷: ۱۸۹

بمندید بر من که عقلت کجاست چو دانی و پرسسی سؤالت خطاست
سعدی

خیالی خوش دهد دل زان بنازد خیالی زشت آرد دل بتنده

دیوان کبیر، ج ۲، بیت ۶۹۴۸

قراضه کیست پیش شمس تبریز که گنج زر بیارد یا بگنجد
ایضاً ج ۷، ص ۴۱۵

دید بردانش بود غالب فرا زان همی دنیا بچربد عامه را
مثنوی، شاهکارها، داستان پیرچنگی، ص ۴۵

گر قدحش بدیدئی، چون قدحش پریدئی

وز کف جام بخش او از کف خود بیرستی
دیوان کبیر ۷ : ۲۲۶

ای تن چوسگ کاهل مشو، افتاده عوعو بس معو

تو باز گرد از خویش و رو، سوی شهنشاه بقا
ایضاً ۷ : ۳۷۴

شکر شیرینئی گفتن رها کن ولیکن کان قندی چون تقنند
ایضاً ۷ : ۳۹۲

اما مشتقات فعلی از اسمهای عربی که در فارسی نیز استعمال
می شوند، فراوانند و طبق قاعده این اشتقاق در قالب بابهای افعال، تفعیل،
استفعال، تفعّل، فعللة و تفعّل انجام می گیرد همچون مزعفر و مزرکش
و مکوکب و مششدر (از ششدر) و مقرنس^۱ و متقلنس، اینک چند شاهد:
ای تیر آسمان کمر چرخ برگشای

وان ترکش مکوکب شه بازکن ز دوش

تاریخ ابن بی بی، دستنویس، ص ۱۵۱

بریک نمط نماند کار بساط ملکت

مهره به دست ماند و خانه شود مششدر

خاقانی، تصحیح دکتر سجادی ۱۸۹

۱- درباره مقرنس رجوع کنید به مقاله ممتع آقای دکتر ماهیار نوابی
مندرج در مجموعه خطابه های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی. انتشارات دانشکده
ادبیات و علوم انسانی تهران، شماره ۱۱ ص ۲۶۱-۲۷۱.

فتنه می بارد از این سقف مقرنس برخیز

تا به میخانه پناه از همه آفات بریم

حافظ

و به کلاه ایشان متقلنس گشتند (تاریخ جهانشای جوینی، ۱: ۵۳)
 برخی از اشتقاقات بسیار بلیغ افتاده است، چنانکه در کتاب
 تجارب السلف (ص ۱۷۵) آمده است که گویند: ابو تمام را معتصم به این
 قصیده (قصیده به مطلع: «السيف اصدق ابناء من الكتب في حده الحد
 بين الجد واللعب») سی هزار درم بخشید، و چون این بیت بر خواند که
 می گوید:

رَمَى بِكَ اللهُ بُرْجِيهَا فَهَدَمَهَا

وَلَوْ رَمَى بِكَ غَيْرَ اللهِ لَمْ تُصِيبِ

(یعنی خداوند به دست تو برجهای عموریه را انداخت و ویران
 ساخت و اگر کسی جز خدا به دست تو می انداخت به نتیجه نمی رسیدی).
 معتصم گفت: دَنَرْتُ دَرَاهِمَكَ یعنی درهمهای تو دینار شد.
 فعل «دَنَرْتُ» از مصدر تدنیر و از ماده دینار (اسم) به کار رفته.
 همچنین است مَمْسُكٌ از مِيسُكٌ که در معالم القریه فی احکام الحسبه
 (ص ۱۱۶)^۱ آمده، و نیز تبصّر و تشأم به معنی به بصره یا شام رفتن، و
 نیز تفرعن از «فرعون» در این شعر:

تفرعت یا فضل بن مروان فاعتبر فقلبك كان الفضل والفضل والفضل

ثلاثة املاك مضوا لسبيلهم ابادهم التقييد والاسر والقتل

تجارب السلف، ص ۱۷۷

۱- این کتاب به نام «آیین شهرداری در قرن هفتم» به وسیله نگارنده
 ترجمه شده و در جزو انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است.

مراد از سه «فضل» در بیت اول فضل بن یحیی، فضل بن سهل و فضل بن ربیع است.

شبهه اینها هستند مشتقاتی از قبیل تمرکز و تمسخر که اولی در عربی و فارسی استعمال می‌شود و از مرکز که اسم مکان «رکز» است ساخته شده و به جای آن تراکز پیشنهاد شده است (رک . المرجع) و دومی گویا تنها در فارسی به کار می‌رود و از «مسخره» عربی مأخوذ است. نوع دیگر اشتقاق (اگر بتوان آن را اشتقاق نامید) جمع بستن کلمات فارسی به قالب عربی است که شایع‌تر از انواع دیگر است و مثالهای فراوان دارد: اساتید و اساتذہ (جمع استاذ) موابذہ (موبد) قزاونہ، موانید (مانده) هر ابذہ (هیربذ)، سفاتیج (سفتجه)، رساتیق (رستاق) برامج (برنامج)، مر ازبہ (مرزبان)، جوارب و جواربه (جوراب)، فرامین (فرمان) و جز آن امیة بن ابی صلت گوید:

مَازَا بَیْدِرِ وَالْعَقَدُ سَقَل مِین مَرَّازِبَةِ جِجَاجِجِ
(تفسیر المنار، ۱۱: ۱۷۱)

اما اشتقاق اسم از فعل، امری است متداول در همه زبانهای معروف از این قبیل است همه ماده‌های فعلی (ماده ماضی یا امر) که در معنی اسمی به کار می‌روند، مانند گریز، دوخت، ناز، خرام، ایست، خرید، فروش و خروش. در زبان فرانسوی نیز رایج است همچون Cri از Crier شاید بتوان اسم مصدر عربی را هم مشتق اسمی دانست همچون عطاء و سلام و کلام که اسم مصدرند از اعطاء، تسلیم و تکلم.

فرق اشتقاق و اخذ

می‌دانیم که در نتیجه ارتباط ملل با یکدیگر، عناصر فرهنگی آنها درهم اثر می‌گذارد و از این راه واژه‌های قرضی بد زبان راه می‌یابد. این واژه‌ها چه تغییر یابند و در قالب زبان وام گیرنده ریخته شوند (مانند اتوبوس، استادیوم مأخوذ از فرانسوی و انگلیسی، و مانند سلیح و رکیب و جَوَّان از سلاح و رکاب و جَوَّان عربی) و چه عیناً به کار روند، مأخوذ یا برگرفته هستند، و این عمل «اخذ» است نه اشتقاق^۱. اما گاه اخذ با اشتقاق همراه می‌شود مانند حَرَّ مَرَّةً (تیز هوشی و لعنت کردن) تَحَرَّرَ مَرُز (زیرک و تیز هوش بودن) (رك: اقرب الموارد و تاج العروس ذیل حرمز) که بیگمان از واژه «حرامزاده» مأخوذ است، و خود این لفظ ظاهراً در عربی به کار نرفته. پیدا است که اینگونه اشتقاق اغلب بر ساخته فارسی زبانان آشنا به عربی یا عربی مآبان بوده است، و از این قبیل است، مَرُز رَکَش، مفلوک، مهمهور، مورب (اریب‌دار) ملکوک، مکلا، مزلف، مکیف، نزاکت، مَرُز رَیف (پارچه زربفت)، مَشَشَدَر، مستفرنگ، مطروش (از «تراش») ، کفّاش، نَرَاد و جز آن.

۱- اخذ در زبان عربی تعریب نامیده می‌شود و کلمه برگرفته معرب یا دخیل یا مولد است. تعریب این است که کلمه‌ای از سخن عجم در زبان عربی درآید و در قالب این زبان ریخته شود و با مخارج حروف عربی تلفظ گردد، مانند کلماتی که در قرآن شریف، حدیث صحیح، شعر کهن و سخن کسانی که عربیت آنان موثق است همچون عرب جاهلیت و عرب فصیح دوره اسلامی تا قرن دوم هجری آمده است. اما آنچه متأخران از مترجمان و طبیبان و دیگران تعریب کرده‌اند «مولد» است، و در این مورد فرقی نمی‌کند که کلمه اصلاً عجمی یا برگرفته از عربی باشد (رك: الوسيط فی الادب العربی و تاریخه، ص ۹۷، حاشیه ۴).

در بسیاری از واژه‌ها پس از اخذ، هم‌صورت مأخوذ و هم‌مشقانی از آنها به کار رفته است مانند سالوک فارسی که در عربی به صورت صَعْلُوك در آمده است و سپس از آن صَعْلُكَة و تَصَعْلُك ساخته‌اند. عروة بن ورد گوید:

يعين نساء الحى^۱ ما تستعنه^۲ ويمسى طليحاً كالبعير المحسّر
ولكن^۳ صعلوكاً صحيفة وجهه كضوء شهاب القابس المتنور
و همچنین است بُندار و بِنْدَرَة، ترجمان (تر زبان) و ترجمه،
لجام و لُجَيم (مصغر)، النُجَام و مُلْجِم^۴ (تاج العروس ۱: مقدمه ص ۹)،
قهرمان و قهرمه، حص و تجصيص، ناخذاة و تَنَخَّد، جوهر و مجوهر،
دباج و دبج و تدبيج، خنياكر يا هنياكر و مخنكر، جوراب و جوربة و
تجورب، صنج و صنّاجه، نبید و انبذه و نَبّاذ، رواج و ترويج.
دقت و تتبع در موارد اخذ و اشتقاق فارسی و عربی از یکدیگر،
ما را به ویژگیهای هر دو زبان خاصه به اهمیت زبان فارسی در غنی ساختن
عربی آشنا می‌سازد. برخی از این اشتقاقات در وهله اول اعجاب‌شونده
یا خواننده را می‌انگیزد، مانند استعمال فعل امر «بوسی» (بیوس) در
شعر ابونصر نسوی که خطاب به عمر خیّام می‌گوید:

ان كنت يا ربيع الصبا ترعى ذممي فاقري السلام على علامة النخيم
بوسی لدیه تراب الارض خاضعة^۵ خضوع من يجتدي جدوى على الحكم
در پایان مقال به نکته‌ای هم باید اشاره کنم و آن وجود اشتباهاتی

۱- این اشتقاق احتمالی است.

۲- حمید بن ثور الهالی گوید:

قوم اذا سمعوا الصريخ رأيتهم
ما بين ملجم مهرة او سافع
(الوسيط، ص ۳۵۶)

در اشتقاق کلمات است که نتیجه تعصب یا غفلت است، چنانکه «ابن درید» کلمه برید را عربی می‌داند و حال آنکه از Veredus یونانی مأخوذ است. نباید که کلمه فارسی است (در فارسی باستان nipita) فرهنگهای معتبر عربی همچون تاج العروس و لسان العرب آن را صفت مشابه از نبد در معنی اسم مفعول (= منبوذ، انداخته شده) گرفته‌اند. همچنین است کلمه قالب که مأخوذ از یونانی یا پهلوی «کالب» است، اما لغت نویسان عرب آن را به تعبیر «مایقلب به» مشمول وزن «فاعل» نظیر خاتم (مایختم به) دانسته‌اند. دیگر کلمه مزگت است که صاحب صحاح الفرس درباره آن می‌گوید: «مزگت مسجد باشد و این لفظ معجم عربی است چنانکه عرب تعریب عجمی می‌کند» اما بیگمان قضیه به عکس است. مسجد مأخوذ از مزگت فارسی و آن هم آرامی است (رک: حاشیه برهان قاطع ذیل مزگت) بعد عرب آن را همچون مشتقات زبان خود به‌شمار آورده، سجد و مشتقات دیگری از آن ساخته است.

مآخذ مقاله

- ۱- عبدالله العلائلی - المرجع، معجم وسیط علمی لغوی فنی، مجلد اول، بیروت، ۱۹۶۲.
- ۲- رشید الشرتونی - مبادئ العربية، ج ۴، بیروت، طبعه تاسعة.
- ۳- ابن قتیبة دینوری - ادب الکاتب، طبع مصر.
- ۴- هندوشاه نخجوانی - تجارب السلف، چاپ افست (دوم)، کتابفروشی طهوری، تهران ۱۳۴۴.
- ۵- محمد مرتضی زبیدی - تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ افست از روی چاپ اول، بنغازی ۱۹۶۶ م.
- ۶- محمد حسین بن خلف تبریزی - برهان قاطع به تحشیه مرحوم دکتر معین، کتابفروشی زوار - تهران.

۷- دکتر پرویز خاتلری - ساختمان فعل ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ،
۱۳۵۰ .

8- J. C. Nesfield-English Grammar, past and present,
New-york, 1967.

9- J . C . Chevalier et . . . - Grammaire Larousse du
Français Contemporain. Paris.

10- A . Danzat - Grammaire raisonnée de la Langue
française, vol. I, Lyon.